

تخلی قرآنی، روایی پیرامون

انقلاب اسلامی ایران

استاد تاج آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این مطلب می‌خواهیم موضوع انقلاب اسلامی را از منظر آیات و روایات مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم این حادثه و پدیده، آیا در قرآن کریم و روایات ما مورد بررسی قرار گرفته است یا نه؟ اگر مورد بررسی قرار گرفته است، چه نکاتی در آن مطرح است؟

قرآن و آینده جهان

از قرآن کریم استفاه می‌شود، اراده‌ی قطعی و تخلف ناپذیر خداوند متعال بر این تعلق گرفته که اسلام حقیقی که همان اسلام شیعی است، روزی بر ظاهر و باطن جهان سیطره و سلطه پیدا کند. روزی خواهد رسید که در آن روز جز مکتب شیعه و اسلام شیعی هیچ مکتبی و هیچ دین و آیینی در جهان حاکم نباشد و ظهور نداشته نباشد. آیات متعددی بر این موضوع دلالت می‌کند از جمله این آیه:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

(سوره مبارکه التوبة آیه ۳۳)

خداوند متعال پیامبرش را با هدایت و دین حق مبعوث کرد تا دین اسلام را بر همه‌ی ادیان مسلط کند. یعنی باید کل ادیان کنار بروند و هیچ نقشی در فکر و ذهن و زندگی بشر نداشته باشند الا دین اسلام، آن هم اسلام شیعه. اسلام شیعی یعنی دین امام محور، چون قرآن اصولا اسلامی که بر محور امامت نباشد، آن را دین اسلام نمی‌داند. مهم‌ترین آیه در این باره، آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده است. آیه‌ای که به آیه‌ی اکمال دین معروف است و در غدیر خم نازل شد. خداوند متعال در این آیه فرموده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

امروز که امامت را تشریح، اعلام و مستقر کردیم، امروز این دینی که در آن امامت تشریح شده را به عنوان اسلام از شما می‌پذیریم و به آن راضی هستیم. «رضیت لکم الاسلام دینا» یعنی دینی که در آن امامت نباشد اصلا از نظر قرآن دین اسلام نیست.

آیات دال بر این مبحث زیاد است اما از آنجا که باید وارد بحث اصلی بشویم، از ذکر آیات دیگر صرف نظر می‌کنیم.

از نظر قرآن کریم و روایات، این اراده‌ی قطعی خداوند متعال که در واقع اراده به ظهور و سیطره‌ی دین شیعی بر کل جهان است، یک فرآیند و مراحل دارد. از آیات قرآن و روایات استنباط می‌شود که خداوند چهار مرحله برای این پدیده‌ی بزرگ و جهانی مقرر و مقدر کرده است.

مراحل چهارگانه جهانی شدن اسلام:

۱- زوال ناپذیری اسلام:

اولین مرحله، مرحله‌ی ظهور اسلام و رسیدن به مرتبه‌ای است که اسلام دیگر زوال ناپذیر باشد. یعنی اصل دین اسلام شکل بگیرد و به گونه‌ای سیطره پیدا کند که از ناحیه‌ی دشمنان از بین نرود و نابود نشود.

این مرحله، مرحله‌ای است که در همان بیست و سه سال رسالت پیامبر بزرگوار اسلام محقق شد. آخرین آیاتی که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شد، بر این موضوع دلالت می‌کنند. مثل سوره‌ی نصر که میفرماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ * وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» یعنی وقتی نصرت و یاری من بیاید، همه‌ی مردم داخل در دین اسلام می‌شوند. همچنین آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده که در سه چهار ماه آخر عمر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شد و یا آیه‌ی اکمال دین که بخشی از آن را خواندیم نیز بر این موضوع دلالت می‌کنند. آیه‌ی قبل از آیه‌ی اکمال دین، این جمله است: «الْيَوْمَ بَيِّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ» یعنی امروز کافران از غلبه کردن بر دین شما مأیوس شده‌اند. یا به عبارتی امروز کافران از نابود کردن دین شما مأیوس شده‌اند و ما دین شما را به جایی رساندیم که از جانب کفار ضربه‌ای به شما وارد نمی‌شود و دیگر تهدیدی برای دین اسلام نیست. لذا از امروز به بعد از دشمنان بیرونی نهراسید، از مشرکان، یهود و نصری نترسید، چرا که آنها نمی‌توانند دین شما را از بین ببرند ولی از من بترسید که من مراقب رفتار شما نسبت به دینی که به شما دادم هستم. عبارت از من بترسید، یعنی مراقب خودتان باشید چون اگر بنا باشد به این دین آسیبی برسد از ناحیه‌ی خودتان است و از ناحیه‌ی کافران نیست. از آنها نترسید اما بترسید که نکند شما نسبت به این دین، کوتاهی کنید یا لغزش پیدا کنید و یا دینتان را آفت زده کنید.

این رسالتی بود که برعهده‌ی پیامبر بزرگوار اسلام بود و ایشان این رسالت را انجام داد. اما در این بیست و سه سال دین کامل و حقیقی سیطره پیدا نکرد. بلکه دین اسلام در این مقطع، ظاهری بود و اصول و قواعد را تثبیت کرد. البته بخشی از احکام را هم تثبیت کرد، اما باطن دین و آن حقایق دین هنوز در جامعه‌ی اسلامی شکل نگرفته بود. لذا جابر می‌گوید زمانی که در جریان فتح مکه، سوره نصر نازل شد، ذیل آیه‌ی «وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند: یا جابر! (وَ رَأَيْتَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ فَوْجًا فَوْجًا). [ر.ک: نور الثقلین،

ج ۵، ص ۶۹۱، ح ۱۱] یعنی فوج فوج می آیند ولی فوج فوج هم می روند. می آیند و از لحاظ احکام ظاهری اسلام، ظاهراً مسلمان می شوند اما از لحاظ باطن اسلام آن اتفاق برایشان نمی افتد. این مرحله اول هست.

۲- تشکیل مکتب شیعه با تحقق جامعه شیعی

در مرحله دوم برای این که این دین شیعی و اسلام شیعی، شکل بگیرد و در واقع بر جهان سیطره پیدا کند، باید مکتب شیعه و جمعیت شیعی و تشکل شیعی شکل بگیرد. همانطور که مطرح شد، اسلامی که بنا است بر جهان حاکم شود، اسلام شیعی است. بنابراین تحقق سیطره‌ی این اسلام شیعی، نیازمند این است که یک جامعه و یک جمعیت شیعی، یا یک تشکل شیعی و یک مکتب شیعی شکل بگیرد و این جمعیت بیاید و مکتب شیعه را به طور عمیق و جامع پایه ریزی کنند. این مرحله، رسالت حضرات معصومین در مرحله دوم است که به مرور شکل گرفت.

۳- غیبت امام و ابتلا به فتنه‌ها

مرحله سوم، مرحله عصر غیبت و ظهور فتنه‌هاست. هم در روایات نبوی و هم در روایات حضرات معصومین (ع) آمده که بعد از ما، در زمان غیبت وجود مقدس امام زمان (عج) و حتی قبل از آن، فتنه‌های عظیمی دامن امت اسلام را می گیرد و امت اسلام را دچار حوادث گوناگونی می کند. فتنه‌های عظیمی که مسلمین را دچار انحرافات گوناگون، نابسامانی‌ها، رنج‌ها، بلاها و مصیبت‌های فراوانی می کند. روایات متعددی با این موضوع داریم اما در این بخش فقط به یک روایت اشاره می کنیم.

پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند: سوگند به آن که جانم در دست اوست، بر امت من قومی فرمانروایی کنند که اگر مردم دم بر آورند آنها را بکشند و اگر سکوت کنند همه چیز آنها را مباح شمارند، اموالشان را تصاحب کنند و حرمت نوامیس‌شان را پایمال کنند، خون‌هایشان را بریزند و دل‌هایشان را مالا مال از کینه و وحشت گردانند. امت من را پیوسته هراسان و پریشان و بیمناک خواهید دید. در آن روزگاران گروهی از مشرق و جمعی از مغرب بر امت من سیطره پیدا می کنند و بر امت من فرمانروایی می کنند، پس وای بر حال ضعیفان امت من در آن دوران از دست آن ستم پیشگان. وای بر ستمگران از عذاب الهی چرا که آنها نه به کوچک رحم می کنند و نه حرمت پیران را نگه می دارند. از هیچ کاری روی گردان نیستند. اندامشان اندام آدمیان و دل‌هایشان دل‌های شیاطین است.

از این دست روایت‌ها زیاد داریم. روایات متعددی هم هست که وارد جزئیات شده اند.

۴- تحقق انقلاب شیعی قبل از ظهور

مرحله‌ی چهارم، تحقق یک نهضت شیعی است و اشاره به تحقق یک انقلاب شیعی در پیش از ظهور دارد. این یکی از مراحل چهارگانه این فرآیند است که مرحله‌ی بعد از آن، مرحله‌ی ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. البته ما در این بحث به مرحله‌ی ظهور نمی‌پردازیم. در ادامه‌ی بحث، مرحله‌ی چهارم را مورد بررسی قرار می‌دهیم. سه مرحله‌ی قبل را هم فقط ما به اجمال گزارش کردیم تا روی مرحله چهارم متمرکز شویم.

خصوصیات اصحاب ظهور در آیات و روایات

ما درباره‌ی مرحله چهارم، روایات فراوانی داریم که با صراحت به این مرحله اشاره می‌کنند. همچنین در آیات قرآن نیز اشاراتی شده است که به طور سربسته بر این مرحله چهارم دلالت می‌کند. البته از آیات قرآن به کمک روایات تفسیری استنباط می‌شود که این مرحله‌ی چهارم اتفاق می‌افتد و در ایران هم اتفاق می‌افتد. این آیات و روایات گسترده است و ما این روایات را در چند بخش تقسیم بندی کرده‌ایم.

بخشی از روایات، ایمان، بصیرت و صلابت ایرانیان را ستایش می‌کند مانند روایتی از امام باقر^{علیه السلام} که مرحوم مجلسی آن را نقل می‌کنند. در این روایت امام باقر^{علیه السلام} می‌فرمایند: روزی پیامبر بزرگوار اسلام در جمع اصحاب بودند و پیامبر بزرگوار اسلام در جمع اصحاب دعا کردند و فرمودند: خدایا برادران من را به من نشان بده. می‌خواهم برادرانم را ببینم. پیامبر گرامی اسلام، دوبار این دعا را تکرار کردند. و قال من حوله من اصحابه، یکی از اصحابی که در کنار پیامبر اکرم بود گفت: اما نحن اخوانک یا رسول الله؟! مگر ما برادران شما نیستیم؟

در این مجلس، اصحاب پیامبر، هم از مهاجرین و هم از انصار حاضر بودند. یعنی کسانی بودند که سختی‌های مکه را درک و تحمل کرده بودند و هجرت کرده بودند. جنگ‌های مختلف را پشت سر گذاشته بودند، سختی‌ها را دیده بودند و توقعشان این بود که مصداق این دعای پیامبر اکرم باشند. پیامبر اکرم فرمودند: نه! شما برادران من نیستید، بلکه شما اصحاب من هستید و برادران من گروهی در آخر زمان هستند. آنها به من ایمان می‌آورند در حالی که من را ندیده‌اند. «لقد عرفنیهم الله بأسمائهم وأسماء آبائهم من قبل أن یخرجهم من أصلاب آبائهم وأرحام أمهاتهم». یعنی خداوند متعال این برادرانم را، هم خودشان را به من نشان داده، هم اسماءشان را به من گفته و هم اسم پدرانشان را و هم اسم مادرانشان را، همه را من می‌دانم و من می‌شناسم.

در روایات معراج، روایاتی داریم که اتفاقات معراج را تشریح کرده و این روایات، یک صحیفه و کتابی شد و این صحیفه را پیامبر بزرگوار اسلام در اختیار امیرالمومنین (ع) گذاشتند. امیرالمومنین (ع) هم در اختیار امام بعدی گذاشته‌اند و الان هم در اختیار امام زمان (عج) است. اخباری وجود دارد که طبق آن شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم

السلام از شهرهای مختلف به خدمت یکی از امامان مثل امام باقر یا امام صادق (ع) می‌رسیدند و سوال می‌کردند که آیا اسم ما در آن صحیفه هست یا نیست؟ حضرات صحیفه را باز می‌کردند و اسمشان را نشان می‌دادند. یا بدون آن که این کار را انجام بدهند می‌گفتند اسم شما در صحیفه‌ی ما نیست.

بعضی روایات هم اینچنین می‌گویند که گاهی یک فردی، خدمت امام عصرش می‌رسید و اظهار ارادت می‌کرد، اظهار محبت می‌کرد، حضرت می‌فرمودند من چهره‌ی شما را نمی‌شناسم. اسم شما در صحیفه‌ی ما نیست، نه اسم شما هست و نه اسم پدرانت.

پیامبر در مورد کسی که اسمش در آن صحیفه باشد می‌فرماید که: هریک از آنان بر دین خود باقی است با این که باقی ماندن بر دین، سخت تر از تراشیدن تیغ درخت با دست و صاف کردن آن است، و سخت تر از نگه داشتن آتش درخت‌های سخت (که آتششان دوام زیادی دارد) در دست است. یک گیاهی در آن سرزمین حجاز می‌روید به نام گون که در جاهای دیگر هم هست. خارهای خیلی آزاردهنده و سوزناکی دارد. در یک روایت می‌فرمایند اگر یک نفر در شب تاریک بخواهد این گیاه را به دست بگیرد و تمام خارهایش در دستش برود، چقدر زجر می‌کشد؟ اینها این زجر را تحمل می‌کنند اما دینشان را حفظ می‌کنند.

اگر یک کسی شعله‌های سوزناک آتش را در دستش بگیرد، چقدر عذاب می‌کشد؟ می‌گویند اینها در آخرالزمان دینشان را حفظ می‌کنند ولو این رنج‌ها و عذاب‌ها هم داشته باشند. می‌فرماید: «أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى». یعنی اینها چراغ‌ها فروزان در آخرالزمان هستند. «يُنَجِّيهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ». خداوند متعال اینها را از هر فتنه‌ی گمراه کننده‌ای نجات می‌دهد. در این روایت اسمی از ایرانیان نیست و پیامبر گرامی اسلام در این روایت فقط می‌گویند برادرانی دارم در آخرالزمان که این ویژگی‌ها را دارند و اشاره‌ای نمی‌کنند به این مطلب که اینها ایرانی هستند یا در جاهای دیگر.

آیاتی داریم مثل آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

این آیه خطاب به اصحاب پیامبر اکرم (ص) است و در ماه‌های آخر عمر پیامبر اکرم نازل شده است. خداوند متعال در این آیه به اصحاب پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید که شما دچار ارتداد می‌شوید و از دین مرتد می‌شوید. منظور از

ارتداد در این آیه ارتداد باطنی است و ارتداد ظاهری منظور نیست. یعنی شما ظاهر اسلام را دارید ولی باطنش را ندارید. می‌فرماید زمانی که شما دچار این ارتداد شدید، خداوند قومی را می‌آورد که مثل شما نیستند. خدا را دوست دارند و خدا هم آنها را دوست دارد. آنها نسبت به مومنین متواضع هستند و نسبت به کفار شدیدند، عزت دارند، جهاد در راه خدا می‌کنند و در این جهاد از هیچ سرزنشی نمی‌ترسند. اصحاب گفتند اینها چه قومی هستند؟ پیامبر دست گذاشتند بر شانه‌ی سلمان و گفتند قوم سلمان هستند. قوم سلمان، همان قومی هستند که به خداوند ایمان می‌آورد و این ویژگی‌ها را دارند.

روایاتی از اهل سنت هم در این باره وجود دارد که به این موضوع اشاره می‌کند. ابونعیم، از علمای اهل سنت است. ایشان روایت را نقل می‌کند و می‌گوید این روایت را از ابن عباس نقل می‌کنم. متن روایت اینگونه است: ما (اصحاب) نزد پیامبر اکرم (ص) بودیم که سخن از ایرانیان به میان آمد. پیامبر اکرم به اصحاب فرمود: ایرانیان پشتوانه‌ی ما اهل بیت هستند. در این روایت، پیامبر عظیم الشان اسلام از ایرانیان به عنوان پشتوانه‌ی اهل بیت یاد کردند، در حالیکه آن زمان هنوز ایران فتح نشده بود و ایرانیان بر دین سابق خودشان باقی بودند. همانطور که می‌دانید، فتح ایران توسط اسلام، سال‌ها بعد در زمان خلفای اول و دوم بود.

روایت دیگری را هم ابونعیم از فرد دیگری نقل می‌کند و مضمون آن اینگونه است که یکی از اصحاب می‌گوید: ما نزد پیامبر اکرم (ص) بودیم و سخن از عجم (ایرانیان) به میان آمد. حضرت فرمودند: به خدا قسم اطمینان من به آنها بیشتر از اطمینان من به شما است. این را هم اهل سنت نقل کردند.

باید درباره‌ی این که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند ایرانیان پشتوانه‌ی اهل بیت هستند، کمی بیشتر تامل کرد. زیرا کسی که ولایت تکوینی بر کل هستی دارد، نیاز به پشتوانه ندارد. این که حضرت می‌فرمایند ایرانی‌ها پشتوانه‌ی ما هستند، یعنی پشتوانه‌ی مرام ما و دین ما هستند. به عبارتی پشتوانه‌ی آن اهدافی هستند که ما در جهان باید پیاده کنیم و آن، سیطره‌ی اسلام شیعی است و هدفی است که باید محقق شود.

احمد بن حنبل، رئیس یکی از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت است. ایشان رئیس مذهب حنابله است. ایشان این روایت را نقل کرده است و در مسندش روایت کرده است. مسند احمد یکی از مجامع روایی معتبر اهل سنت است. در این روایت ذکر شده که پیامبر اکرم خطاب به اصحابش فرمودند: نزدیک است که خداوند متعال اطراف شما را از عجم پر کند. آنان چون شیرانی هستند که نمی‌گریزند، با دشمنان شما می‌جنگند و از غنائم شما بهره نمی‌برند.

یعنی آنها کسانی هستند که می آیند با دشمنان اسلام، دشمنان اعراب و دشمنان مسلمانان می جنگند اما نه برای غنائم جنگی و نه برای مال دنیا و ثروت و... .

همچنین ابن ابی الحدید که از علمای بزرگ اهل سنت است و شرحی بر نهج البلاغه دارد، روایتی را در شرح نهج البلاغه آورده است و می گوید: روزی امیرالمومنین علی (ع) در مسجد کوفه منبر رفتند. اشعث ابن قیس از که منافقین بود، از میان جمعیت بلند شد و وسط خطبه و منبر امیرالمومنین خودش را به امیرالمومنین نزدیک کرد و عرض کرد که یا امیرالمومنین، چرا این سرخ رویان (ایرانیان) اطراف شما را پر کرده اند و بر ما اعراب نزد شما غلبه پیدا کرده اند؟ منظورش این بود که چرا اعتباری که اینها پیش شما دارند، بیشتر از اعتباری است که ما پیش شما داریم؟ چرا این طور باید باشد؟ این صورت با این کنایه به امیرالمومنین (ع) اعتراض کرد. امیرالمومنین (ع) ناراحت شدند و با پایشان به ستون منبر زدند که عصبانیتشان را نشان بدهند. صعصعه ابن صوحان که یکی از شیعیان خاص امیرالمومنین بود، وقتی ناراحتی امیرالمومنین (ع) را دید، برگشت و به جمعیت گفت: ساکت باشید و امیرالمومنین خودشان جوابش را می دهند. الان امیرالمومنین یک جوابی به اشعث می دهد که تا بحال نشنیده باشید.

صعصعه از خواص و شیعیان حضرت بود و می دانست. امیرالمومنین شروع به صحبت کردند و این عبارت را فرمودند: این شکم پرستان بی شخصیت مانند الاغ در رختخوابشان می غلتند و مانع هدایت مردم می گردند. خداوند فردای قیامت عذر مرا می پذیرد، اگر بخواهم از خواسته های اینها (ایرانی ها) پیروی کنم اما اگر از خواسته های این افراد شکم پرست پیروی کنم و ایرانیان را از خودم دور کنم، چه عذری فردای قیامت پیش خداوند متعال بیاورم؟ آیا تو می خواهی من آنها را برانم؟ اگر چنین کنم، قطعاً نادان خواهم بود. قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، ایرانیان شما را برای بازگشت به دین خواهند کوبید، همچنان که شما برای مسلمان کردن آنها را کوبانید. شما را می کوبند تا شما را به دین حقیقی برگردانند. حال، من آنها را از دور خودم برانم؟ من اینها را باید کنار خودم نگهدارم. اینها شیعیان واقعی من هستند.

یعنی شما باعث شدید ایرانیان اسلام را بیاورند و مسلمان شوند و با جنگ رفتید و این کار را کردید. یک روزی هم آنها همین بلا را بر سر شما می آورند اما نه برای اسلام ظاهری و خواندن شهادتین بلکه برای اسلام حقیقی.

این هم یک بخشی از روایات بود.

یک بخشی از روایات را هم داریم که موضوع آن ستایش قم و اهل قم است. امام صادق (ع) در روایتی که در بحار الانوار است، فرمودند: به زودی شهر کوفه از مومنین خالی می شود. آن گونه که مار در لانه ی خود فرو می رود، علم نیز از

کوفه رخت بر بندد. یعنی علم از نجف بیرون می‌رود. سپس شهری به نام قم آشکار شود و آن دیار، معدن فضل و دانش می‌گردد به گونه‌ای که کسی در زمین در استضعاف فکری به سر نبرد. یعنی دین اسلام و دینی که مورد رضایت ماست و آن معارفی که مورد نظر ماست از قم گسترش پیدا می‌کند و به جهان می‌رسد. به گونه‌ای که کسی نگوید من از دین و مکتب شیعه خبر ندارم. این امور و اتفاقات نزدیک ظهور قائم ما رخ می‌دهد. خداوند، قم و اهلس را برای رساندن پیام اسلام به جهانیان، جانشین حضرت حجت (عج) گردانده است. اگر چنین نشود، زمین اهل خودش را فرو می‌برد و در زمین حجتی باقی نمی‌ماند.

در یک روایت دیگر داریم که خداوند متعال، فرشته‌هایی را مأمور کرده است که بلا را از این سرزمین دور گرداند. چرا که دانش از این شهر به شرق و غرب جهان منتشر گردد. منظور از آن دانش، دانش دینی و معارف شیعه است. بدین سان حجت بر مردم تمام می‌شود و کسی باقی نمی‌ماند که دین و دانش به او نرسیده باشد. آنگاه حضرت ظهور می‌کند و با ظهور وی خشم و غضب خداوند بر بندگان جلوه گر شود زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی‌گیرد مگر بعد از آن که حجت را بر آنها تمام کند. خداوند حجت را به وسیله ایرانی‌ها تمام می‌کند و بعد ظهور رخ می‌دهد.

این روایت هم در بحارالانوار است و آن را صفی ابن یحیی نقل می‌کند که در محضر امام صادق (ع) بودم و سخن از اهل قم شد. صحبت از علاقه‌ی آنها به امام عصر (عج)، به میان آمد و حضرت برای آنها طلب آمرزش کرد و فرمود خداوند از آنها خشنود باشد. آنگاه فرمود بهشت هشت درب دارد و یکی از آنها مخصوص اهل قم است. آنان بهترین پیروان ما از میان شیعیان جهان هستند. خداوند ولایت ما را در سرشت آنان قرار داده است.

روایات را که بررسی می‌کنیم، می‌بینید حضرات معصومین (ع) به قم اشاره می‌کردند اما مراد ایشان ایران بوده است. دلیل این ادعا روایاتی است که مطابق آن، کسانی از دیگر شهرهای ایران که خدمت حضرت می‌رسیدند، حضرت از ایشان می‌پرسید: شما از کجا هستید؟ ایشان می‌گفتند از فلان شهر هستیم. حضرات می‌فرمودند: مرحبا به برادران قمی ما. مانند این روایت:

عده‌ای از بزرگان شهرری، خدمت امام صادق (ع) می‌رسند و عرض می‌کنند ما اهل ری هستیم، حضرت در جواب به آنها می‌گوید: خوش آمدند برادران قمی ما. اهل ری فکر می‌کنند که حضرت سخنان را نشنیده است که آنها گفتند ما اهل ری هستیم. مجدداً سخنان را تکرار می‌کنند و می‌گویند ما از ری خدمت شما رسیدیم و نه از قم. ما مردمان ری هستیم. حضرت باز به آنها می‌گوید: خوش آمدند برادران قمی ما. اهالی ری، سه چهار بار تکرار می‌کنند و می‌گویند که ما از ری هستیم. اهل قم نیستیم. حضرت باز هم می‌فرماید: خوش آمدند برادران قمی ما و بعد که

تکرار می‌شود، حضرت ادامه می‌دهد: خوش آمدند برادران قمی‌ما، خداوند دارای حرمی است، که مکهی مکرمه است و پیامبر (ص) دارای حرمی است که مدینه‌ی منوره است و امیرالمومنین (ع) دارای حرمی است که کوفه است و ما اهل بیت دارای حرمی هستیم که شهر قم است. به زودی بانویی از سلاله‌ی من به نام فاطمه (ع) در این شهر دفن خواهد شد. هر کس آن بزرگوار را در قم زیارت کند، اهل بهشت است. این هم یک بخشی از روایات است.

یک بخش دیگری از روایات را نیز داریم که مردم طالقان را توصیف می‌کنند. امیرالمومنین علی (ع) در روایتی که یکی از علمای اهل سنت به نام (قندوزی) نقل کرده است می‌گوید: پر افتخار باد طالقان. طالقانی‌ها پر افتخار باشند.

امام صادق (ع) در روایت دیگری که در بحارالانوار آمده، می‌فرمایند: خداوند در طالقان گنج‌هایی دارد. نه از طلا و نقره بلکه درفش‌هایی است که تاکنون به اهتزاز درنیامده است. درفش در روایات ما به معنی پرچم است. در بعضی روایات، اشاره‌هایی به درفش‌های خراسان داریم و در بعضی روایات اشاره‌هایی به درفش سیاه داریم. حضرت می‌فرمایند اینها (طالقانی‌ها) پرچم‌هایی دارند که هنوز آنها را به اهتزاز درنیآورده‌اند. در آن خطه مردمانی هستند که قلب‌هایشان مانند پاره‌های آهن، محکم و نستوه است و نسبت به ذات مقدس خدا تردیدی در آنها راه نمی‌یابد، شدیدتر از آتش هستند. اگر بر کوه حمله ور شوند، آن را از جای برکنند، آهنگ هر دیاری کنند، چون عقاب بر آنان فرود آیند و آن را منهدم سازند. آنان وجود مبارک امام عصر (عج) را پروانه وار در میان خود گرفته‌اند و به هنگام خطر از وجود مقدسش با جان خود محافظت می‌کنند. شب‌ها اهل نماز و مناجات‌اند و روزها سواران کارزار هستند. زاهدان شب هستند و شیران روز. آنان در اطاعت از امام کاملاً مطیع و استوارند. درخشانند و قلب‌های درخشانی دارند. گویی چلچراغی در قلب‌های آنان است. بصیرت دارند، فهم دارند و حق و باطل را می‌توانند تشخیص بدهد. از بیم خدا دل نگرانند اما شهادت طلبند و آرزوی کشته شدن در راه خدا را دارند. شعارشان خون خواهی سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) است. هنگامی که به پیش می‌تازند رعب و وحشتی عظیم فرسنگ‌ها جلوتر از آنها در قلب‌های دشمنان جای می‌گیرد، گروه گروه به سوی حق شتابان‌اند. خداوند به واسطه‌ی اینها مهدی ما را یآوری می‌کند. این هم روایتی است که مرحوم مجلسی دارند.

یک بخشی از روایات را هم داریم که مربوط به مردمان خراسان است. خراسان در آن زمان خیلی به مرکز ایران نزدیک می‌شده است و بخش‌هایی از افغانستان و جاهای مختلف را هم شامل می‌شده است.

این روایت از امام کاظم (ع) است که درباره‌ی خروج و انقلاب ایرانیان است. این روایت را هم مرحوم مجلسی نقل کرده‌اند. مطابق این روایت، امام کاظم (ع) می‌فرماید: مردی از قم مردم را به حق دعوت می‌کند. افرادی پیرامون آن گرد آیند که قلب‌هایشان چون پایه‌های آهن استوار است. بادهای تند حوادث آنها را نلغزاند، از جنگ خسته نمی‌شوند و نمی‌ترسند. اعتمادشان بر خداست و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است. «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی کارهای ایشان به فرجام و به سرانجام می‌رسد.

روایت دیگر از امام صادق (ع) است که ایشان می‌فرمایند: امت پیامبر¹ مادامی که خاندان فلان و فلان بر آنان حکومت کنند، در گشایش نخواهند بود تا آن که فرمانروایان آنان منقرض شوند. با تمام شدن آنها مردی از اهل بیت ما، حکمرانی می‌کند. خدا حکمرانی را به مردی از اهل بیت ما واگذار می‌کند که روش آن براساس تقوا است و عمل او هدایتگر است. در قضاوت کردن حق گراست، دنیا گرا نیست و اهل مال اندوزی و ثروت و رشوه گرفتن و... نیست. به خدا سوگند من نام او را می‌شناسم. نام پدر او را می‌شناسم. بعد از او امام عصر (ع) می‌آید و می‌فرماید که این فرد قبلی، از ذریه‌ی ما است. ما نامش را می‌شناسیم و نام پدرش را هم می‌شناسیم. او این پرچم را به امام عصر (ع) تحویل می‌دهد.

در یک دسته دیگر از روایات، صحبت از اهل مشرق و پرچم‌های سیاه است. روایاتی داریم که در مجامع معتبر و درجه یک اهل سنت نقل شده است مثل: سنن ابن ماجه یا مستدرک حاکم نیشابوری و مسند احمد ابن حنبل، سنن دارمی و این روایات درواقع از کتب مرجع اهل سنت است. این روایات غالباً از این منابع است، البته در منابع روایات شیعه هم هست. علمای اهل سنت در این روایات اجماع دارند که مراد از اهل مشرق ایرانیان هستند و مراد از پرچم سیاه پرچمی است که ایرانیان در آخرالزمان علم می‌کنند. همه‌ی اینها تصریح دارند که این روایت درباره‌ی حاکم نیشابوری است که از علمای بزرگ اهل سنت است. از ابن مسعود نقل می‌کنند که در محضر پیامبر اکرم¹ بودیم و حضرت شادمان بودند و با ما سخن می‌گفتند. تا اینکه جمعی از جوانان و نوجوانان بنی‌هاشم آمدند و از کنار ما رد شدند و در میان آنها حسنین (ع) بودند. حضرت تا چشمش به حسنین افتاد آنها را در آغوش گرفت و چشمان مبارک حضرت پر از اشک شد. به حضرت عرض کردیم چه چیزی حال شما را منقلب و ناراحت کرد؟ چه اتفاقی افتاده است؟ پیامبر اکرم¹ فرمود خداوند برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا برگزیده است. به زودی پس از من اهل بیتم در شهرها پراکنده و آواره می‌شوند. تا آن که درفش‌هایی سیاه از مشرق زمین بلند می‌شود و حق را می‌طلبند. اما مخالفان و دشمنان، حقوقشان را نمی‌دهند. آنان به حق طلبی خود ادامه می‌دهند و باز اجابت

نمی‌شوند. باز اینها در حق طلبی خود استقامت می‌ورزند. آن زمان که دشمنان قبول می‌کنند که حق اینها را بدهند، اینها دیگر نمی‌پذیرند و قیام می‌کنند.

هرکس از شما یا فرزندان شما آن زمان را درک کرد، باید به پیشوای آنان که از اهل بیت من است، اقتدا کند و از او تبعیت بکند. اگر چه با دشواری راه رفتن بر روی برف و یخ باشد. آنها درفش‌های هدایت اند، یعنی پرچم‌های هدایت هستند. و رهبر آنان از ذریه‌ی ماست و آن پرچم را به دست مردی از اهل بیت من می‌سپارد. پیامبر اکرم (ص) در ادامه‌ی حدیث می‌فرماید: نام او نام من، و نام پدرش نام فرزند من است. در برخی از روایات اهل سنت آمده است که نام پدرش نام فرزند من است و در برخی از روایاتشان به اشتباه آمده است که نام پدرش نام پدر من است ولی خود اهل سنت در آن جا، این حاشیه را زده اند که نام پدرش نام فرزند من است. یعنی ایشان وجود مقدس مهدی (عج) است.

در این روایت آمده است که پرچمی را که آنها برافراشتند، به پیروزی می‌رسد و آن را به فرزند من می‌دهند. یعنی به حضرت مهدی (عج) می‌دهند و او جهان را پر از عدل و داد می‌کند آن گونه که پر از ظلم و ستم شده است. این یک روایت هم در مجامع اهل سنت است.

یک روایتی هم از امام باقر (ع) نقل شده و مربوط به مرحوم مجلسی است. این روایت شباهت زیادی دارد با این روایتی که ابن مسعود از پیامبر اسلام نقل کرده است. امام باقر (ع) می‌فرماید: می‌بینم که گروهی از مشرق زمین خروج می‌کنند و طالب حق هستند اما اجابت نمی‌شوند. مجدداً بر خواسته‌هایشان تاکید می‌کنند، اما مخالفت می‌شوند. وقتی چنین می‌شود شمشیرها را بر دوش کشیده و در مقابل دشمن می‌ایستند، آن گاه پاسخ مثبت می‌گیرند، اما این بار خودشان نمی‌پذیرند، تا آن که همه قیام کنند و درفش هدایت را جز به دست توانای صاحب شما - وجود مقدس امام زمان (عج) - نمی‌سپارند. کشته‌های آنها از نظر ما شهید هستند. اگر من آن زمان را درک می‌کردم، خودم را برای یاری صاحب شما آماده می‌کردم. این هم یک بخشی از روایات است.

یک دسته دیگر از روایات را هم داریم که در آن، صحبت از خراسان است. این روایت را هم احمد بن حنبل نقل می‌کند که پیامبر اکرم می‌فرماید: درفش‌های سیاه از خراسان بیرون آیند که چیزی جلودارشان نیست، تا در ایلیا به اهتزاز در آید. ایلیا یعنی همان قدس و سرزمین فلسطین امروزی.

این روایت را دیگر علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند و همانطور که عرض کردم تقریباً اجماع دارند که آن نهضت و قیام و انقلابی که در روایات آمده است، در آخرالزمان و نزدیک عصر ظهور رخ می‌دهد و در ایران است.

جمع بندی آیات و روایات

تا این جا به این نتیجه رسیدیم که یک آیتی داریم که آن آیات با روایات تفسیری ای که وجود دارند، به ما می گویند که یک جمعیتی در ایران شکل می گیرد که آن جمعیت یک پرچم و نهضت حقی را پایه گذاری می کند و پیش می برند و وسعت پیدا می کنند تا این که این پرچم را به وجود مقدس امام عصر (عج) تحویل بدهند.

روایات زیادی در این زمینه داریم که من آن روایات را برای شما دسته بندی و بخش بندی کردم. یک بخشی از این روایات ایمان، صلابت و اهل جهاد بودن ایرانیان را ستایش کرده اند. یک بخشی از روایات یک بخش هایی از ایران را نام مثل قم، طالقان، ری، خراسان و... را نام می برند. یک بخشی از روایات هم ویژگی های شخصیتی رهبری این نظام و انقلاب را یاد می کند و یک بخشی هم به مخالفت های گسترده ای که با این پرچم و انقلاب و این نهضت میشود اشاره دارد و به سرانجام این قیام مربوط می شود.

آن چیزی که مسلم و قطعی است و از این روایات به دست می آید و در روایات مجامع اهل سنت کمتر از مجامع ما نیست، این است که در آخرالزمان یک چنین انقلاب و قیام و نهضتی در ایران برای حق و حقیقت و برپایی دین اسلام شکل می گیرد. پس این یک امر قطعی است که هم روایات شیعه و هم روایات اهل سنت این را می گویند. در جزئیات، روایات ما فرق می کند اما در کلیات علمای اهل سنت هم همین مضامین را در منابع معتبر روایشان نقل کرده اند.

بخش بعدی این مقاله به بررسی نسبت بین انقلاب اسلامی ایران و این نهضت موعود در روایات است. سوال این است که این نهضت ایرانی و وعده داده شده در روایات که اوصاف و ویژگی هایش را خواندیم، چه نسبتی با انقلاب اسلامی دارد؟

در این رابطه دو احتمال وجود دارد و ما می توانیم یکی از این دو دیدگاه را داشته باشیم.

یک نظر این است که بگوییم، هیچ نسبتی بین این نهضت و نهضت موعود نیست. یعنی این انقلاب اسلامی ما و این نهضتی که از سال هزار و سیصد و چهل و دو تا الان آغاز شده مصداق این روایات اهل بیت (ع) نیست. این مصداق آن نهضت موعود در روایات نیست و بعداً اتفاق می افتد. نمی توانیم ادعا کنیم که این نهضت قبلاً اتفاق افتاده است چون در تاریخ، خبری از نهضتی منطبق با نهضت موعود نیست. قبلاً ما چنین نهضتی با این ویژگی ها و با این گستره نداشتیم و یک انقلاب ها و شورش های کوچکی داشتیم که هیچکدام ویژگی های این روایات را ندارند. پس

اگر برای این روایات، مصداقی بخواهد وجود خارجی پیدا بکند، مصداقش یا انقلاب اسلامی ایران است یا یک انقلابی است که باید در آینده رخ بدهد. تنها یکی از این دو احتمال را می‌توان پذیرفت.

ممکن است ما به این نظر برسیم که انقلاب اسلامی ما مصداق این نهضت ایرانی موعود در روایات نیست و دلایلی برای آن داشته باشیم از جمله این که این شواهدی که در روایات آمده است، منطبق بر این انقلاب ما نیست. یا این که بگوییم ما یک نابسامانی‌هایی در این انقلاب و این نظام داریم که با ویژگی‌های موجود در نهضت موعود سازگار نیست. مثل این نابسامانی‌های اقتصادی و فقر یا مثلاً ممکن است بعضی‌ها بگویند ضعف دینی و ایمانی که الان در مردم ایران هست با آن چه که در روایات آمده است از نظر صلابت و ایمان و بصیرت همخوانی ندارد. این یک دیدگاه می‌تواند باشد و عده‌ای ممکن است این را بپذیرند.

یک دیدگاه دیگر هم می‌تواند این باشد که این انقلاب ما و این نهضتی که مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، راه اندازی کرده اند مصداق این نهضت موعود در روایات باشد. دلایلی هم این افراد برای خودشان دارند و می‌توانند داشته باشند.

اولین دلیل از دلایلی که ثابت می‌کند این انقلاب همان انقلاب موعود است، این است که نکات مهمی که در این روایات برای نهضت موعود آمده است، بر نهضت و انقلاب ایران صدق می‌کند مثل این که رهبرش فردی از قم است. یا این که رهبرش از سلاله‌ی پیامبر (ص) است و بر اساس تقوا و عمل صالح رفتار می‌کند. یا روایاتی که قم را به عنوان مرکز و مأوای مکتب اهل بیت (ع) و نشر دهنده‌ی نظام فکری اهل بیت (ع) به جهان یاد می‌کنند. یا مخاصمه‌ی با اعراب به ظاهر مسلمان، برای برگرداندن آنها به دین اسلام یا جنگ با دشمنان یا این که شهادت طلب هستند. یا این که طالب حقوق خودشان هستند ولی ملت‌ها با آن مخالفت می‌کنند. اینها را می‌توان دلایلی دانست برای این مدعا.

علاوه بر اینها، ویژگی‌هایی که ما در میان این افراد اساسی این نظام و انقلاب می‌بینیم و این که می‌بینیم جوانان و این مردمانی که جنگ را پشت سر گذاشتند، توطئه‌های بعدی را پشت سر گذاشتند و جنگ‌های بعدی را در خارج از ایران مدیریت کردند. اینها در واقع ویژگی‌هایی است که در مورد انقلاب ما صدق می‌کند. البته در روایات ما، گفته نشده که همه‌ی مردم ایران این ایمان را دارند و نمی‌گویند همه‌ی مردم ایران این بصیرت و صلابت را دارند، بلکه می‌گویند این انقلاب در ایران شکل می‌گیرد. آنهایی که این انقلاب را شکل می‌دهند و از آن پیروی و حمایت می‌کنند و آن را به پیش می‌برند، این ویژگی‌ها را به طور کلی دارند و کلیت روایت هم همین را می‌گوید. نمی‌گویند همه‌ی

ایرانیان به این صورت هستند و تک تک مردم ایران تابع و طرفدار این انقلاب می‌شوند، بلکه بار این انقلاب به طور غیرمستقیم بر دوششان قرار می‌گیرد.

در این روایات سخن از این که یک رفاه مادی دنیوی در انقلاب ایران وجود دارد نیست. در هیچ کدام از این روایاتی که خواندیم گفته نشده است که این انقلاب و نهضت که شکل می‌گیرد، به لحاظ رفاه دنیوی نشانه‌های ویژه را پیدا می‌کند. اینها در روایات نبود. البته ما نمی‌گوییم وظیفه‌ای نیست و نباید در این زمینه‌ها کارکرد بلکه می‌خواهم گزارش این روایات را ببینیم. البته این که ما انقلاب کردیم و باید از انقلاب دفاع کنیم، و این که در قبال این انقلاب چه وظایفی داریم، این بحث‌ها سر جای خودش است اما رفاه جزو این ویژگی‌هایی که در روایت آمده است، نیست. اهل بیت (ع) نفرموده‌اند اینها سامان اقتصادی ویژه‌ای پیدا می‌کنند و اتفاقاً روایات بالعکس داریم و من آنها را نیاوردم. روایاتی داریم که سختی‌های دنیوی برای آنها زیاد است.

نکته قابل توجه دیگر، ایمان مرحوم امام خمینی (ره) به این انقلاب و به این نهضت بود. ایشان نظر قاطع داشت که این انقلاب و این نهضت همان نهضت و انقلاب موعود است. ایشان معتقد بودند ما وظیفه داریم که این انقلاب را به دست صاحب و رهبرش برسانیم و ایشان می‌فرمود که ما می‌رسانیم.

در تایید این انطباق، داستانهای زیادی هست. اگر آن چه که عرفا در خواب دیدند و به دیگران گفتند، یا آنچه شهدای ما دیدند و در طول این چهل و چهار سال اتفاق افتاده، جمع شود، چند جلد کتاب می‌شود. مجموع این اتفاقات می‌تواند یقینی را در ما ایجاد می‌کند که این نهضت، همان نهضت است و این انقلاب، همان انقلاب می‌تواند باشد.

زمانی که مرحوم امام جوان بودند، یک سفر زیارتی به نجف مشرف می‌شوند. مرحوم آیت الله ناصری این خاطره را نقل کرده‌اند. نماینده‌ی امام در ارتش مرحوم قوچانی که فرزند شیخ عباس قوچانی بودند و ایشان از وصی‌های آقای قاضی بودند هم این داستان را نقل کردند. آقای قاضی آدم نادری است. یعنی آدم عجیبی است. قبل از ایشان و بعد از ایشان مثل ایشان کم بوده است، ایشان خیلی آدم عجیبی بود.

مرحوم آقای قاضی در ارتباط با حضرت حجت (عج)، در خبر دادن از آینده، یا از گذشته، یا از مکاشفاتی که داشتند، انسان شاخص و خاصی هستند. ما در روایت داریم که امام عصر (عج) زمانی که ظهور می‌کنند برای آن که آن اصحاب خاصشان، آن سیصد و چند نفر یقین پیدا کنند و بتوانند مأموریت‌ها را انجام بدهند، حضرت یک ذکری در گوششان می‌خواند تا اینها بتوانند طی الارض کنند و بروند کل جهان را بگردند و ببینند که آیا امام عصری وجود دارد؟ یا امام عصر همین فردی است که در مکه ظهور کرده است! و آنها با این طی الارض می‌روند و مشاهده می‌کنند

و برمی گردند و یقین پیدا می کنند که حضرت خودشان امام موعود است. مرحوم آقای قاضی، در جلسه ای با علامه طباطبایی فرموده بودند که آن ذکر را می دانم چی هست. فرموده بودند که من آن جمله را که حضرت خواهد گفت را می دانم.

خود مرحوم قاضی هم اهل طی الارض و بعضی کرامات بودند که البته این طی الارض از مقامات ایشان نیست. مقامات ایشان خیلی فراتر از اینها است. آقای شیخ عباس قوچانی که وصی عرفانی مرحوم سید علی آقا قاضی بعد از رحلت آقای قاضی شد، داستانی را نقل کرده است و پسرشان هم این را بعدها نقل کرد. آیت الله ناصری این ماجرا را اینگونه روایت کرده بودند:

آقای قاضی یک جلسه ی خصوصی (برای خواصشان) داشتند. یک شب ما دیدیم یک جوان سیدی داخل مجلس شد. آقای قاضی ایشان را دید به احترامشان بلند شد. خیلی عزت و احترام بی سابقه ای کرد. تا حالا ندیده بودیم به یک تازه وارد، آن هم جوان چنین عزت و احترامی کنند. ایشان را برد و کنار خودش نشاند. صحبت های عرفانی و توحیدی اش را قطع کردند و شروع کردند درباره ی سیاست و ظلم و نظام گفتند. خطاب به آن جوان می گفتند که تو انقلاب می کنی و پیروز می شوی این جلسه در زمانی اتفاق افتاده که هنوز امام، مجتهد نشده است. هنوز مرجع نشده است و خبری از مرجعیت ایشان نیست. نیم ساعت یک ساعت صحبت کردند و این جوان بلند شدند و رفتند و ادامه ی جلسه را ننشستند. آقای قاضی باز هم تا دم درب بدرقه اش کردند. آقای قاضی که آمدند شاگردها کنجکاو شدند و پرسیدند ایشان کی بود؟ آقای قاضی فرمودند ایشان سید روح الله است. از قم آمدند. ایشان انقلاب می کند و انقلابش هم پیروز می شود. سکه به نامش ضرب می کنند و باز از مرحوم امام تجلیل کرد.

حالا شما فکر کنید که این حادثه چرا باید اتفاق بیافتد؟ امام چرا باید نجف بیاید؟ چرا آقای قاضی این حرفها را به ایشان بزنند؟

داستان دیگری را پسر مرحوم آقای شاه آبادی که ایشان استاد عرفان امام بودند نقل کردند که اوایل انقلاب که توطئه و نابسامانی زیاد بود، در همه جای کشور مثل شمال، کردستان، آذربایجان، و امثال اینها یک عده شورش کرده بودند. من نگران شدم، ناراحت شدم و وقت گرفتم و خدمت امام رسیدم. به اعتبار این که فرزند استاد امام بوده است امام به ایشان وقت می دهد. ایشان خدمت امام می رسد و به امام می گوید: من نگران هستم. می گویند نگران چه هستی؟ می گویند نگران انقلاب و آینده انقلاب هستم. می گویند نگران نباش، پدر بزرگوار شما به من گفته است که چه می شود و چه اتفاقی می افتد. پدر شما به من گفت که من انقلاب می کنم، انقلاب پیروز می شود، یک جنگی

در خوزستان رخ می‌دهد و یکی از بچه‌های من هم در این جنگ کشته می‌شود. مرحوم سید مهدی شاه آبادی، در آن هواپیمایی بود که صدام آن را زد.

در زمانی که امام خمینی (ره) در پاریس بودند، در آن جا از طرف مرحوم آقای لطیفی که از تربیت شده‌های یکی از علمای عارف مسلک ما بوده است و ارتباط با امام زمان (ع) داشتند، به امام در پاریس پیغام داده بودند که شاه رفتنی است و نگران نباش. امام پرسیده بودند که با جنگ و خونریزی می‌رود؟ ایشان گفته بودند که نه، بدون جنگ می‌رود. شبی که مرحوم امام در شب بیست و دوم فرمودند که کسی در خانه‌ها نماند و همه در خیابان بریزند، مرحوم آقای طالقانی به امام زنگ می‌زنند و می‌گویند: این چه دستوری است که شما داده‌اید؟ اگر مردم در خانه نمانند، تانک‌ها در خیابان می‌آیند و مردم را می‌زنند و قتل عام می‌کنند. این دستورتان را پس بگیرید و بگویید مردم به خانه‌هایشان برگردند. امام گفته بودند نه و ایشان باز اصرار کرده بودند. می‌گویند نیم ساعت آقای طالقانی پشت تلفن، اصرار می‌کرده است که این دستورتان را پس بگیرید. در آخر امام می‌فرمایند آقای طالقانی اصرار نکنید، احتمال بدهید دستور را امام زمان داده باشد. آقای طالقانی ساکت می‌شوند و قطع می‌کنند. می‌گویند که آقای طالقانی بیست دقیقه یا نیم ساعت در فکر می‌روند.

یک زمانی مرحوم آقای طالقانی به برخی از اطرافیان گفته بودند که یک وقت‌هایی امام چیزهایی می‌گویند که ناشدنی است اما بعد می‌شود. امام به غیب وصل است، به جایی وصل است. به این صورت نمی‌شود انقلاب را اداره کرد. ما از این نوع حوادث زیاد داریم.

در طول هشت سال جنگ، اگر خواب‌هایی که بچه‌های رزمنده و شهدا دیدند را جمع کنید، از آن جایی که در محاصره گیر می‌کردند، شب‌های قبل از عملیات، در عملیات، زمان‌هایی که خبر از شهادت پیدا می‌کردند، خدمت حضرت می‌رسیدند، دستورها و راهنمایی‌هایی که حضرت می‌دادند، اگر اینها جمع شود، چند جلد کتاب می‌شود. اینها نشان می‌دهد که این جنگ، با راهنمایی و عنایت و با امدادهای وجود مقدس امام زمان (عج) بوده است. اینها امور واقعی است. مکاشفات، خواب‌های صادقه است و توهم و خیال نیست. خود من هم مواردی را شنیدم و خواندم که این موارد خیلی فراوان است.

آن بچه‌هایی که برای دفاع از حرم و جنگ با داعش به سوریه رفتند، خواب‌هایی در آن عملیات و آن سختی‌ها دیدند و راهنمایی شدند که اگر اینها را جمع کنید یک کتاب می‌شود. آنهایی که مطمئن است و رویای صادق است بسیار زیاد است. انسان متحیر می‌ماند و به این یقین می‌رسد که اصلاً نمی‌شود بدون عنایات حضرات معصومین (ع) این

اتفاقات را پشت سر گذاشته باشیم. ما این چیزها را داریم. یک زمانی هست، کسی به این چیزها را اعتقاد ندارد، اشکالی هم ندارد. ولی زمانی که یک حرکت و انقلاب دینی شروع شد، نمی‌توان آن را صرفاً با قواعد متعارف علمی و تاریخی و سیاسی تحلیل کرد. شما اگر بخواهید به صورت عقلی و مادی انقلاب امام را تحلیل کنید، تحلیل نمی‌شود. کسی که سال چهل و دو خیالش راحت است و می‌گوید: سربازها و طرفدارهای من هنوز نوزاد و کودک هستند، این یک امر طبیعی نیست.

مطلب دیگر اینکه ما عارفان و عالمان اصلی داریم که آنها به این انقلاب اطمینان داشتند و یقین داشتند که این انقلاب از ناحیه امام زمان (عج) و مورد تایید امام زمان (عج) است. مثل مرحوم آیت الله بهاء الدینی و مثل مرحوم آقای بهجت و مرحوم آقای ناصری (رضوان الله تعالی علیهم). خود مرحوم امام (ره) هم که اصولاً خیلی مسائل را بیان و اظهار نمی‌کردند. مثلاً آن چیزهایی که به ایشان گفته بودند، خواب‌هایی که دیده بودند یا در بیداری می‌دیدند را اظهار نمی‌کردند چون یک شخصیت خاصی داشتند و اصلاً برایشان مهم نبود که اینها را بگویند و دلداری به اطرافیان‌شان بدهند. مگر این که اتفاقی می‌افتاد مثل همین داستان پسر مرحوم شاه آبادی که امام، مجبور شد برای دلگرمی‌اش چیزی بگوید و خبری به او بدهد. امام اهل بیان خیلی مسائل نبود اما یک چنین یقین صددرصدی داشت. وصیت نامه‌ی سیاسی الهی او را ببینید، حرف‌های قبلشان را هم ببینید. ایشان مطمئن بود که این انقلاب، انقلاب امام زمان (عج) است. همان انقلاب است و باید از آن حمایت کرد و دفاع کرد.

با تمام این حرف‌ها، جمع بندی و نظر خودم را می‌گویم که البته چند نکته در این جا هست. با توجه به آن بخش اول عرایض و روایاتی که خواندیم و بخش دوم، تحقق یک نهضت ایرانی قبل از ظهور امام زمان (عج) که این نهضت رشد می‌کند، پرورش پیدا می‌کند و به دست امام عصر (عج) می‌رسد، یک اراده‌ی حتمی، یک قضاء یا یک پیشگویی نیست، به این صورت نیست که حضرات یک پیشگویی کرده باشند و بیان کرده باشند که ممکن است یک نهضت رخ بدهد یا رخ ندهد و ظهور اتفاق بیفتد. امام صادق و امام باقر (ع) می‌فرمودند من می‌بینم روزی را که در ایران این قیام اتفاق می‌افتد. نمی‌گویند ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد و اگر شرایط جور شود چنین نهضتی اتفاق می‌افتد. حضرات معصومین (ع) بیاناتشان را مشروط نکردند، بلکه می‌فرمایند من این انقلاب را دارم می‌بینم. می‌فرمایند: من آن رهبری که از قم می‌آید را به اسم می‌شناسم، به اسم پدرش را می‌شناسم، او این چنین است و....

اصل تحقق این نهضت، یک امر قطعی است. بنا این است که تا چنین نهضتی اتفاق نیافتد و تحقق پیدا نکند، ظهور تحقق پیدا نمی‌کند. یکی از نشانه‌های قطعی و یکی از مقدمات قطعی این است. پس این یک امر

مسلمی است. نکته‌ی دوم این است که کوشش و مجاهدت کردن برای تحقق چنین نهضتی از وظایف الهی ایرانیان است. زمانی که حضرت می‌فرمایند: در ایران چنین نهضتی باید اتفاق بیافتد، یعنی هرکس که می‌تواند باید در این مسیر کوشش کند و در این مسیر قدم بگذارد و این چنین روحیه‌ای باید داشته باشد. آنهایی هم که می‌توانند، باید حمایت کنند.

بیست یا سی سال پیش، یکی از علمای تونس به قم آمده بود. آن روز برف و یخ بندان هم بود. وقتی می‌خواستند از پل آهنچی وارد حرم بشوند، لیز می‌خورند و به زمین می‌افتند. ایشان که با روایات اهل سنت آشنا بودند و روایات در ذهنش بوده است، وقتی دیدند اطرافیان می‌خواهند دستش را بگیرند، گفته بود دستم را نگیرید. می‌خواهم به آن روایت نبوی عمل کنم. گفته بودند چه روایتی؟ ایشان آن روایتی را گفته بودند که در ایران انقلاب می‌شود، اگر برف و باران بود و به زمین خوردید، خودتان را بکشانید و به آن انقلاب برسانید.

اگر ما بگوییم این انقلاب مصداق آن نهضت موعود نیست، معنای این عقیده مان این است که این انقلابی که رخ داده است باید شکست بخورد و از بین برود و دشمنان بر ایران و این فکر و این افرادی که حامی این نظام هستند غلبه پیدا بکنند، بعد در آینده دوباره فردی، عالمی، سیدی، از قم دوباره رهبری یک انقلاب را برعهده بگیرد و مردم ایران دوباره انقلاب کنند و آن انقلاب موعود محقق شود. این چنین احتمالی است که یک احتمال خیلی دور از ذهن و بعید است. اگر به عرایضی که گفتم دقت کنید، می‌بینیم این ویژگی‌هایی که در این روایات آمده است، بر این نهضت و این انقلاب و اهدافی که این انقلاب دارد و نقشی که الان در جهان دارد صدق می‌کند. این که عامل بیخوابی چشم دشمنان اسلام شده است، این که پیامبر اکرم¹ می‌فرمایند در آخرالزمان، با دشمنان اسلام می‌جنگند و ... بر این انقلاب صدق می‌کند. دشمنان اسلام الان چه کسانی هستند؟ غیر از آمریکا و کشورهای عربی و غرب و اسرائیل هستند؟

الان چه کسانی هستند که در مقابل این انقلاب ایستاده اند؟ چه کسانی هستند که این انقلاب را نمی‌خواهند و می‌خواهند این انقلاب نابود شود؟ چه کسانی می‌خواهند این انقلاب سرکوب شود؟ شما زمانی که می‌بینید خیلی از این ویژگی‌ها بر این نظام و انقلاب صادق است به این نتیجه می‌رسید که این انقلاب مصداق همان نهضت موعود است. دست کم ما وقتی می‌بینیم که بخشی از این ویژگی‌ها در این نظام هست، بر ما به عنوان یک وظیفه‌ی الهی و به عنوان یک واجب الهی، واجب است که هر میزان که می‌توانیم برای رشد و دفاع از این انقلاب بکوشیم. دست کم به خاطر این ویژگی که این نظام دارد و می‌خواهد مکتب اهل بیت(ع) را گسترش و نشر بدهد و الان سپر [مقابل] دشمنان اسلام شده است، بر ما واجب است که در حمایت و ارتقاء و رشد این انقلاب و این نظام بکوشیم.